



شماره ۱۰

## برنامه دهم

- ۱ - مناجات
- ۲ - لوح
- ۳ - تاریخ حیات مبارک حضرت ربّ اعلیٰ - واقعه نیریز -  
واقعه زنجان
- ۴ - روش تبلیغ
- ۵ - شرح حال حروف حیّ (میرزا هادی قزوینی - ملا باقر  
تبریزی)
- ۶ - متفرقه
- ۷ - مناجات خاتمه (مندرج در صفحه ۳)

## هُوَاللّٰهُ

ای پروردگار خَطِیْفَاتِ این نفوس را عَفُو کن  
وَسِیَّاتِ این ذَلِیْلانرا سَتْر نما تو واقفی تو  
عالمی تو مُطْلَعی تو آگاهی ما کُنْهَکَریم ما  
خطا کاریم ما غَافِلیم ما ذاهلیم تو عَفُوی تو عَفُوْری  
تو بزرگواری تو آمرزگاری اِنَّکَ اَنْتَ التَّوَّابُ السَّتَّارُ .

۴۴

## هُوَاللّٰهُ

پاک یزدانا این مُسْتِ خاک را پَر و بالی  
بخش و این ذَرّه بی مقدار را قُوْت و قد رتبی  
عنایت فرما که بپاس الطافت به بندگی د رگاهت  
قیام نمائیم و به پرستش خاک اَقْدَامت مَوْثِق  
گردیم ما عَجَزِ صِرْفیم جز بعون و تَأْنِیْمِ دات  
عبودیت نتوانیم .

۴۴

## بنام خداوند توانا

بعد از عرفانِ مَطْلَعِ وَحْيِ الهی و مَشْرِقِ اوامرِ  
صَدَاقَتِ، استقامت از اعظم اعمال بوده. باید نفوس  
مُقْبِلَه به شَأنی مستقیم باشند که جمیع اهل ارض  
اگر بخواهند ایشان را از بحرِ قُرب دور نمایند،  
خود را عاجز مشاهده کنند. نیکوست حالِ نفسی  
که از کَاسِ استقامت آشامید و باین فیضِ اعظم نائل  
شد اوست از مُقَرَّبین. ای دوستان جَهْد نمائید تا  
گمگشتگانِ وادیِ اوهام را به اَفقِ یقین کشانید  
إِنَّهُ لَهُوَ التَّائِبُ الْعَلِيمُ (x)

## تاریخ حیات مبارک حضرت رَبِّ اَعْلَى

رئیسِ اَلْوَزرای ناصرالدین شاه چنین خیال میکرد که تاحضرت  
باب در جهان باشد، این آتش خاموش شدن نیست زیرا سید  
باب در حقیقت، قُوّه مُحَرِّکِه بود. این قُوّه مُحَرِّکِه اگر از بین میرفت،  
امیر نظام خیال میکرد که پس از آن، آتش خاموش خواهد شد و آن  
نور، مُنطَفِی خواهد گشت. این فکری بود که رئیسِ اَلْوَزرای ناصرالدین  
شاه میکرد. از این جهت این وزیر نادان چنین پنداشت که  
بهترین وسیله برای خلاصی مملکت از این حوادث و وقایع، همانا  
کشتنِ سیدِ باب است. لَذا مُشاورینِ خود را دعوت کرده فکر  
خویش را با آنها در میان نهاد و تصمیم خود را شرح داد و آنها  
گفت: ببینید علی محمد باب چه هنگامه کباب کرده چطور قلوب مردم  
را مُسَخَّر ساخته. من مُعْتَقَدَم که فتنه و آشوبِ مملکت بواسطه قتل  
سیدِ باب تسکین خواهد یافت. . . . امیر نظام به حاکم آذربایجان  
نوابِ حمزه میرزا فرمان داد که حضرت باب را به تبریز احضار نماید  
ولی شاهزاده اظهار نکرد که از آوردن حضرت اعلی بتبریز چه  
منظوری دارد. حمزه میرزا شخصی بود بینهایت خوش رفتار و رقیق  
الْقَلْب. وقتیکه فرمان امیر نظام با او رسید، خیال کرد که مقصود از  
آوردن حضرت باب به تبریز آنست که آن بزرگوار را از حبس خلاص  
کنند و بمحل و منزلشان برگردانند. از این جهت فرمان امیر نظام را  
اجرا کرد و شخص طرف اعتمادی را با مأموری چند فرستاد تا

(x) مضمون فارسی: بد رستیکه او همان نصیحت کننده دانشمند است.

حضرت اعلیٰ را از محبس چهریق بتبریز بیاورند و بمأمورین سفارش کرد که آنحضرت را از هر جهت مورد احترام قرارید دهند . . . باری آن مأمور در کمال ادب و احترام، طلعت اعلیٰ را از چهریق حرکت داده، وارد تبریز بلا آنگیز گردانید و حمزه میرزا در محل یکی از مقریان خود ایشانرا وارد گردانید و امر نمود که بکمال احترام با ایشان حرکت نمایند تا بعد از سه روز از ورودشان فرمان دیگر از امیر باسم نواب حمزه میرزا رسید که محض ورود فرمان سید باب را با مریدانى که اصرار به ارادتش دارند، بدار زن و فوج آرامنه، ارومیه راکه سرتیپشان سام خان است، فرمان داده در سربازخانه میان شهرتیربارانش نمایند. چون نواب حمزه میرزا مافی الضمیر امیر مطلع گردید بحامل فرمان که برادر امیر، میرزا حسن خان وزیر نظام بود، گفت: امیر باید بمن خد متهای بزرگ رجوع نماید مانند محاربه با روم و روس و اینگونه کارها راکه شغل او باش است با هلس رجوع کند. من نه این زیاد م ونه این سعد که فرزند رسول خدا را بد وین جرم بقتل برسانم. میرزا حسنخان مذکور هم آنچه از نواب حمزه میرزا شنیده بود، برای برادرش میرزا تقیخان امیرنوشت. او هم بتعجیل جواب فرستاد و فرمان دیگر داد که خودت مباشر این کار شو. بهمان نوع که در فرمان سابق بود، عمل کن . . . میرزا حسن خان، فراشباشی خود را فرستاد که برو و سید باب را با هر کس که با اوست بسربازخانه بزرگی که در

میان شهر است بیاورد ریکی از حجره های آن منزل ده و بسربازهای فوج آرامنه سامخان بگو که ده نفر برد آن حجره چائمه زنند و در سر ساعت عوض شوند تا فردا .  
 "فراش باشی" نیز بحکم او عمل نمود و طلعت اعلیٰ را بدون عمامه و شال کمر که علامت سیادت بود، باجناب آقا سید حسین حرکت داد. از اجتماع ناس رستخیز عظیم در آنروز برپا شد تا بنزد یک سربازخانه رسیدند. بخته جناب میرزا محمد علی زُنوزی سرو پا برهنه، دوان دوان خود را بایشان رسانید و سر بقدم مبارک نهاد و دامنشان را گرفت که مرا از خود جدا نفرمائید. فرمودند: تو با ما هستی تا فردا چه مُقدّر شود و د نفر دیگر هم اظهار خضوع نمودند. آنها را نیز گرفتند و هر چهار را با آن منبع عظمت و وقار در حجره ای از حجرات سربازخانه منزل دادند و فوج آرامنه را به کشیک و نگهبانی آن حجره مأمور گردانیدند و در آنشب از قراریکه جناب آقا سید حسین تقریر نمود ه بودند، سُروزی در طلعت اعلیٰ بوده که در رهیب وقتی از اوقات نبود ه با حاضرین محضرشان فرمایشا میفرمودند و در نهایت بهجت و بشاشت صحبت میداشتند. از جمله میفرمودند: شکی نیست که فردا مرا قتل خواهند نمود. اگر از دست شماها باشد، بهتر است و گوارا تر. یکی از شماها برخیزد و باشال کمر مرا مصلوب سازد. همگی گریستند و از این عمل تحاشی نمودند مگر عاشق زُنوزی، که برخاست و شال کمر خود را باز نمود و عرض کرد

بهر نحو که بفرمائید، عمل مینمایم. د یگران دستِ او را گرفتند و مُمانعت نمودند. طلعتِ اعلیٰ فرمودند: همین جوان آنیس من خواهد بود و جان خود را مردانه در راه من نثار خواهد نمود و چون صبح شد، میرزا حسن خان، فراشبازی خود را فرستاد که ایشانرا بخانه‌های مُجتهدین برند و از آنها حکم قتل بگیرند و چون عازم شدند، آقاسید حسین معروض داشت که تکلیف من چیست فرمودند: بهتر اینست تو اقرار نکنی و کشته نشوی تا بعضی امور را که جز تو احدی مطلع نیست، در وقت خود باهلش اظهار داری . . . طلعتِ اعلیٰ با جناب آقاسید حسین پنجوی مشغول بیانات بودند که فراشبازی آمد و دست آقاسید حسین را کشیده، بدست یک تراش داده گفت: امروز روز نجوی نیست. طلعتِ اعلیٰ فرمودند که تا من این صحبتها را که با او میداشتم تمام نکنم، اگر جمیع عالم با تیر و شمشیر بر من حمله نمایند، موئی از سر من کم نخواهد شد. فراشبازی متحیر شده جوابی نداد . . .

"ادامه دارد"

جناب آقاسید یحیی دارابی و واقعه نیریز

چندی پس از واقعه شهادت مظلومانه شهید ای سبّعه، جناب آقاسید یحیی دارابی ناضل و دانشمند شهیرو واعظ و سخنور بی نظیر در نیریز قیام نمود این مرد بزرگوار ابتدا از طرف محمد شاه و حاج میرزا آقاسی ماموریت یافت که بشیرا زآمد هد ریاره حضرت اعلیٰ و آئین جدید تحقیق نموده و از حقیقت حال، شاه و وزیر را آگاه سازد ایشان با سفارشات محمد شاه و حاجی بشیراز ورود نمود و مورد احترام و استقبال حسین خان والی فارس قرار گرفت و در سه جلسه بحضور حضرت اعلیٰ تشرّف حاصل نموده جواب سوءالات خود را شنید و چون در جلسه سوم آنحضرت مثنویات قلبی او را بیان فرموده و تفسیری بر سوره کثر بجهت انجام آرزوهای قلبی او نازل فرمودند مجدوب و بیقرار شد و یکسره تسلیم گشته ایمان آورد و شرح ماوقع را بوسیله میرزا لطفعلی پیشخدمت خاصه شاهیه بمحمد شاه مرقوم داشت و سپس در راه اعتلای امر مبارک به تبلیغ و انتشار امر پرداخت و چون از شرکت در وقایع قلعه طبرسی بواسطه محاصره سپاهیان دولتی محروم گشت خود در شهر یزد و سپس در نیریز بدعوت عامه ناسپردا و جمعی از طبقات مختلفه پیروی نموده ایمان آوردند و عده‌ای نیز بتحریک علما و پیشوایان سوء بخالفت و مخاصمت پرداختند تا آنجا که آنجناب خانه ولانه و خانواده خود را در یزد وداع نموده بسمت نیریز رهسپار گردید و جمعیت زیادی از روحانیین و اهالی نیریز از

ایشان استقبال نموده محترمانه ورود دادند و آنجناب در این شهر بوعظ و ارشاد نفوس پرداخت و سبب ایمان جمعی از اهالی و مردمان اطراف با مرمبارک گردید .

در این موقع حاج زین العابدین خان حاکم محل با جمعی از همرا<sup>هان</sup> خود بمخالفت پرداخت و در زد و خورد هائی که واقع شد شکست عظیمی به بستگان خان حاکم وارد گردید و او مجبور بفرار گشت و اطراف<sup>نش</sup> متفرق شدند لذا او از والی فارس کمک و یاری خواست و بعد از چندی عده ای سرباز با تجهیزات کافی از توپ و تفنگ بکمک او آمدند ولی در اثر فد اکاری و جانبازی و ابراز شجاعت بی نظیر مؤمنین و پیروان جناب آقا سید یحیی شکست برآورد و وارد شد و این زد و خورد چند مرتبه دیگر نیز واقع شد و سپاهیان هزیمت یافته از عهد آنان بر نیامدند تا عاقبت مانند حادثه قلعه طبرسی سران سپاه و خان حاکم به حيله و تزویر دم از صلح و آشتی زدند و قرآن مهربر کرده و بآن جناب اطمینان دادند و به خیمه وارد و گاه خود دعوت نمودند و آنجناب با آنکه به عذر و حيله آنان آگاه بودند با احترام قرآن شریف پذیرفته با چند نفر بطرف اُرد و رهسپار گشتند .

در ابتدا تمام سران سپاه استقبال نموده و در نماز اقتدا بایشان کردند و کرسی خطابه و وعظ گذاشتند و تمام افراد اُرد و برای استماع بیانات مبارکش حاضر گشتند و طوری تحت تأثیر قرار گرفتند که همه بر مظلومیت آنجناب متأثر گشته گریستند ولی خان حاکم که همه این

امور را با حيله و مکر مراقبت مینمود از بیم آنکه مبادا سربازان فریفته گردند بزودی با سران سپاه قرار کار را گذاشته و چند روزی بمسامحه گذرانیدند و چون اصحاب دیدند از صلح خبری نشد ناراحت شده بآرد و حمله نمودند و سران سپاه ظاهرا ناگزیر قرار متارکه جنگ داده و از جناب وحید خواستند که نامه ای با اصحاب بنویسند تا اسلحه را کنار گذاشته و قلعه را تخلیه نمایند و بمساکن خود بروند جناب وحید بمقصد باطنی آنهایی برده نامه ای بطریقی که خواسته بودند مرقوم داشتند که اصحاب متفرق شوند ولی در نامه دیگر اصحاب را از حيله و تزویر آنها آگاه نموده و دستور داده بودند که مقاومت نموده اعدا را بسزای اعمالشان برسانند حاجی عابد نام که حامل نامه بود از بیم جان خود خیانت نمود و نامه را بسران سپاه نشان داد و آنها نامه اولی را مبنی بر تفرق و تشتت اصحاب بساو دادند که برسانند . اصحاب بمحض زیارت نامه جناب وحید و اطمینان به حرفهای حاجی عابد اسلحه خود را ریخته از سنگرخارج شدند و سپاهیان قلعه را تصرف نموده و اصحاب را که بدین اسلحه و بلاد ناع گشتند برخلاف قول و قراری که گذاشته بودند احاطه نموده هر یک را بطریقی بخاک هلاک افکندند و جمعی را با عیال و اطفال با سارت بردند و جناب وحید در این حادثه بانهایت مظلومیت بشهادت رسید و آنها با قساوت هر چه بیشتر سربریده و آنجناب را پوست کنده با گاه انباشته و با رؤوس عده ای از شهدای دیگر در حالیکه جمعی از

زنان و اطفال شهداء را اسیر و برهنه سوار کرده و در میان گرفته بودند  
بِرِسْمِ فَتْحٍ وَظَفَرِ شِيرَازِ بَرْدِ رَمَحَضِرِ وَالِي نَارِسِ وَجَمْعِيَّتِ اَنْبِيَا  
اهالی بمعرض نمايش و در آيد امر دم گذاشتند .

جناب ملامحمد علی حجة زنجانی و واقعه زنجان

و همچنین قیام جناب ملامحمد علی حجة در زنجان سبب ایما ن  
عده کثیری از پیروان ایشان با مر اعلی گردید . جناب حجة از علما  
و پیشوایان مشهور زنجان و منسوب بفرقه اخباری بود و از این جهت  
در بسیاری از مسائل شرعی با عقیده علمای منسوب بفرقه اصولیین  
اختلاف نظر داشته و عقائد و آراء آنها را که متکی باستنباط حقائق  
آیات قرآنیه بوسیله اجتهاد و عقل محدود بود بچیزی نمی شمرد و  
اعمال و رفتارناستوده آنان را تنقید مینمود . از این جهت مکرر علما  
از او شکایت بدربار محمد شاه نموده و او بمرکز احضار شد و در حضور  
شاه در طهران مطالب حقه خود را بر علما اثبات نمود و مورد احترام  
والطاف شاهی قرار گرفته و دیگران مغلوب و منکوب شدند و او  
محترمانه در حالیکه عده بسیاری از اهالی استقبال نموده و قربانیها  
نمودند بزنجان معاودت فرمود . باین سبب همیشه علما و روحانیین  
و مجتهدین این شهر بایشان حسد ورزیده و او را مورد تحقیر و  
تکفیر قرار میدادند تا آنکه ندای امر جدید و ظهور حضرت اعلی از  
شیراز بسامع هردور و نزدیک رسید و جناب ملامحمد علی در بدو

امربوسیله یکی از پیروان خود بنام احمد صراف که در شیراز بحضور  
حضرت اعلی مشرف گشته و ایمان آورد و بود از امر جدید آگاه گشت  
باین معنی که بوسیله احمد مزبور چند توفیق منیع خطاب بچند  
نفر از مجتهدین و علمای زنجان رسید مانند سید محمد شیروانی و  
سید عبد الواسع و بآنها ابلاغ گردید ولی در هیچیک اثری از اقبال  
مشاهده نگردید .

و اما همینکه توفیق مبارک بدست ملامحمد علی حجة رسید و  
زیارت نمود آثار مسرت و بشاشت از این مژده بزرگ در او ظاهر شده  
و در حضور چهارصد تن از تلامیذ خود آنرا تلاوت نموده و آنها را  
بظهور موعود منتظر بشارت داد و فرمود **طَلَبَ الْعِلْمِ بَعْدَ الْوُصُولِ  
إِلَى الْمَعْلُومِ مَذْمُومٌ** تمام این در فترها و بحثهای ماد یگر در وره اش  
منطوقی گردیده آنها را کنار بگذارید و اگر صاحب این آثار مبارکه  
مرا بقدر ذره خاک قدمش بپذیرد زهی شرف و منقبت است و  
حاضرین همه از جهت مقام و منزلت ایشان اطمینان حاصل نموده  
ایمان آوردند و حاضرین چون این خبر و مژده بزرگ را بغائبین رسانیدند  
آنها نیز به پیروی و اطاعت از مقتدای خود ایمان و اطمینان یافته و  
جمعیت مؤمنین بسه هزار نفر بالغ گردیده و همه قیام به نشر و انتشار  
این بشارت و ظهور جدید بسائزین نمودند و جناب حجة ملا اسکندر  
را که یکی از اصحاب نزدیک خود بود با عریضه ای مبنی بروصول توفیق  
منیع و ایمان آوردن جمع کثیری از پیروان خود بحضور مبارک اعزام

داشت و توقیعات دیگری بافتخار ایشان صادر گردید که سبب مزید ایمان و عرفان ایشان و همه پیروان گردید و در مسجد و بالای منبر بیانگ بلند تلاوت نمود و ابلاغ عمومی صورت گرفت بطوریکه در هرکوی و برزن صحبت از امر جدید و ایمان جناب حُجَّة و پیروان ایشان بود تا آنکه علما بمخالفت سخت قیام نمودند و کار از میان حاشه و جدال بمیدان کارزار و قتال کشید شد و بتحریرک علماء های سرباز و صاحب منصب و توپ و تفنگ از مرکز گسیل گردیدند و مدتها جنگ و زد و خورد بین طرفین بطول انجامید و اصحاب جناب حُجَّة شجاعتها نمودند و وفاداری و ثبات و استقامت عجیبی از خود ظاهر نمودند و امر مبارک در آن صفحات اشتهار یافت تا عاقبت بشهادت آن جناب مُنَجَّر گردید و با وجود آنکه عدّه بسیاری از نفوس مهمّه سپاهیان دولتی در این گیرودار کشته شده و اموال تلف گردیدند و معذرت جنگ و جدال خود ادامه دادند و جمع کثیری از اصحاب بشهادت رسیدند و جمعی دیگر محصور سپاه گشته با سارت افتادند. این واقعه از دو واقعه گذشته قلعه طبرسی و تیریز طولانی تر شده پس از هشت ماه خاتمه یافت و در اواسط این حادثه بود که خبر جانگداز واقعه هائله شهادت حضرت ربّ اعلیٰ بزنجان رسید و اصحاب را محزون و دلخون نمود و تا آخرین رمق حیات خود در سبیل اعلای امر مبارکش پایداری نمود و اکثراً از نثار جان در راه جانان مضایقه نمودند و بشهادت رسیدند.

### تبلیغ

نوشته : هوشنگ محمودی

جناب "کلبی آئوز" در کتاب جاودانی خود که درباره حضرت عبدالبهاء نوشته است در چند جا اشاره بطرز سلوک حضرت عبدالبهاء با افراد غیربهایی نموده است که در بالا اشاره میشود. این کتاب به فارسی ترجمه شده است و بنام "دُرگه دُست" در دسترس احباء الهی میباشد.

در صفحه ۴۹ کتاب "دُرگه دُست" اینطور نوشته شده است .  
 " . . . ایشان ( منظور حضرت عبدالبهاء ) دائماً روح را زنده میفرمودند تنهایی خواستند مطالبی را بمنزله طرف فروکنند بلکه همه گاه در حین مفاوضه و تماس در جستجوی روح بودند و میخواستند جوهر و حقیقت نفسی را بیرون آرند و بخود و بنمایانند البته می توانستند بقوه علم و منطق مباحث خود را ادامه دهند و این قوه را چه در خطابات مبارک که خود شنیده ام بکار بردند و چه در آنهائیکه خوانده ام ولی نه منطق ایشان منطق معلّم مدرسه بود و نه علمشان علم مجامع درسی . . . هرگز مجادله نمی فرمودند و ابداً " بریک کلمه نمی ایستادند طرف را آزاد می گذاشتند ابداً " با غرور و تسلط تکلم نمی فرمودند بلکه بالعکس دائماً در جمیع حالات و شؤون تجسم عبودیت محضه بودند . تعلیم میدادند اما چون کسی که هدیه ای نزد سلطان میبرد . . . "

ملاحظه فرمائید در این حکایت کوتاه از واقعیات روش و رفتار



هیكل اظهر حضرت عبد البها چه مقدار رس روش تبلیغ نهفته است که بایستی بآنها توجه خاص مبذول داشت .

۱- هیكل مبارک در جستجوی روح طرف بودند تا شخصیت طرف را دریابند و مطابق آن بیاناتی القاء فرمایند .

۲- ابداء به استدلال و منطق نمی خواستند به طرف مقابل غلبه نمایند .

۳- ابداء بر سر یک کلمه مجادله نمی کردند بلکه بزودی از روی کلمات مورد اختلاف میگذشتند تا آنچه باقی میماند تفاهم باشد نه عدم تفاهم .

۴- لحن مبارک ابداء غرور آمیز نبود پس مبلغ باید متواضع باشد .

۵- چه تشبیه لطیفی نویسنده محترم برای بیان حقیقت والقاء کلمه حق از طرف حضرت عبد البها نموده است مینویسد (تعلیم میدادند چون کسی که هدیه ای نزد سلطان میبرد) این تشبیه بسیار جالب برای آنست که بدانیم با چه روحیه ای مملو از خضوع و تواضع و بزرگداشت و احترام بشخصیت طرف، باید ابلاغ کلمه الله نمائیم .

۱۱- هنر گوش دادن یکی از لوازم توفیق در تبلیغ امر الله است. پرحرفی و عدم توجه به سخنان مبتدی بهترین راه برای عدم توفیق در تبلیغ است که بایستی هر فرد بهائی که قصد تبلیغ دارد از آن دوری کند. باز هم در این باره شاهدی از رفتار مثل اعلای

این آئین نازنین حضرت عبد البها میآورم . جناب گلبنی آیوز در صفحه ۱۶۶ کتاب "درگه دوست" چنین نوشته اند :

"... ولی طرز ملاقات حضرت عبد البها با طالبین حقیقت و با نفوسیکه برای مکالمه و مذاکره می آمدند و طرز تلقی هیكل مبارک با حوادث و پیش آمد های کلی بادیگران فرق داشت . مسائل را ابتدا با سکوت جواب میفرمودند . البته سکوت خارجی بود و اداء ائمه در باطن طرف را تشویق بر تکلم مینمودند و خودشان بانهایت ادب و رأفت بهمه گفته ها گوش میدادند . در محضر مبارک هرگز بطالب حقیقت آن فشار و ناراحتی مخصوصی که برای جویندگان حقیقت روی میدهد بظهور نمی رسید . هرگز بمحض سؤال جواب خود را نمی شنیدند . بسیاریرا شنیده ام که مستمعین خوبی هستند ولی هرگز چون هیكل مبارک مستمعین نیافتن حالت وجود اقدس بمراتب بیشتر از اظهار عاطفه و مجد و بیعت بود که نسبت بکلمات گوینده ابراز میفرمودند مانند این بود که گوینده و شنونده یک نفر بودند . ایشان چنان خود را با گوینده یکی میدانستند که گوئی در روح به یکدیگر اتصال یافته نیازمندی یکدیگر را ازین میبردند . . . عینا همین بود حضرت عبد البها گوئی با گوشهای خود من بگفته های من گوش میدادند . . . در اثر تشویق هیكل مبارک ، زائر آنچه داشت ابراز میداشت و هرچه در رباطون روح و قلبش برآمد مدتها پنهان مانده بود ظاهر میساخت و همین که از کلمات خالی

میگردید حضرت عبدالبهاء<sup>نورا</sup> بجواب برنمی‌خواستند سکوت میفرمودند و عظم نمیکردند نصیحت نمی‌نمودند کمی چشم‌های مبارک را میبستند گوئی که از جهان‌های پنهان الهی منتظر تأیید و هدایت ربّانی میشدند و سپس در اعماق روح گوینده تَفَحُّص میفرمودند و با لبخندی که قلب را آب میکرد بچهره<sup>یستند</sup> سائل میگردیدند و بالأخره وقتی کلامی میفرمودند و با آن لحن شیرین و صوت ربّان و دل نشین عبارتی و یا جمله‌ای را ادا مینمودند کلمات بقدری غیر منتظره و گاهی بکلی غریب و خارج از موضوع بنظر میرسید که سائل ابتدا خیران میگردید ولی همه وقت خود من احساس مینمودم که اینگونه اجوبه مبارک باعماق روح و دل می‌نشست و بلکه عمیقتر از حد و در فهم ظاهر، اثر و نفوذ میکرد . . .

احبای عزیز ملاحظه فرمائید که رفتار هیکل مبارک برای ابلاغ کَلِمَةُ اللَّهِ چگونه الهی و ربّانی بوده است .

۱- ابتدا با سکوت پاسخ میدادند یعنی برای جواب دادن - عجله نمیکردند تا چه رسد در میان حرف طرف بد و ندر کاری که اغلب ما میکنیم و باعث مجادله<sup>د</sup> در قول میشویم .

۲- باطننا<sup>د</sup> طرف را تشویق به ادامه صحبت میفرمودند یعنی حرکات صوت نوعی بوده که طرف فکر میکرد که حضرت عبدالبهاء از او استفاده میکنند پس بسخن ادامه میداد مثلا اگر شما در موقع صحبت مبتدی خود خمیازه بکشید یا حرکاتی نمائید که

دلیل بر آن باشد که دیگر حوصله شنیدن حرفهای او را ندارید او از ادامه صحبت خود داری میکند و در دل از شما مگدوم میشود و این است که بیان شده حضرت عبدالبهاء در باطن، طرف را تشویق به تکلم مینمودند مانیز باید چنین کنیم .

۳- رفتار هیکل اَطْهَر نوعی نبوده که در طرف، ایجاد فشار روحی نماید با آرامی و مهربانی و لبخند و تواضع و فروتنی با طرف مواجه میشدند .

۴- و عظم نمی‌فرمودند نصیحت نمی‌کردند بلکه قصد هیکل مبارک آن بود که طرف احساس شادی و راحتی و شخصیت نماید نه ناراحتی و شکست و کوچکی .



## آقامیرزا هادی قزوینی (حرف حی)

مَلَّاعِبُدُّ الْوَهَّابِ مُجْتَهِدِ قَزْوِينِي رَادِ وَيَسْرِبُودِ . بزرگتر آ میرزا هادی و کوچتر میرزا محمد علی (شوهر مرضیه خواهر طاهره) هر دو از کربلا بشیراز شتافته و بشرف لقا فائز و جزوه حروف حی محسوب گشتند و سپس بکربلا مراجعت کرده در نشر آثار حضرت نقطه اولی کوشیدند . بعد بقزوین مراجعت و سکونت نمودند موقعیکه حضرت اعلی را باذربایجان میبردند ، در قریه "سیاه دهن" (تاکستان فعلی) بمحض مبارک شتافت و زیارت نائل گشت و در موقعیکه اجتماع بابیه در خراسان شد ، او نیز در رفتن مشهد باتفاق برادر بود و میرزا محمد علی در موکب قدوس بیدشت و نیالا و ماژندران رفت و اما میرزا هادی که سنا بزرگتر از میرزا محمد علی بود ، در قلعه ماژندران و سایر وقایع خطیره داخل نشد و محفوظ ماند و بعد از شهادت حضرت نقطه اولی در قزوین میزیست و در امر جمال قدم جل ذکرة الأعظم نیز متوقف گشته ایمان نیاورد .

## ملا باقر تبریزی (حرف حی)

ایشان از مؤمنین اولیه حضرت نقطه اولی و جزوه حروف حی هسوب و از کسانیست که در معیت طاهره از کربلا بقزوین و نیز بطهران آمده بامؤمنین محشور و اغلب نیز بحضور مبارک حضرت بهاء الله مشرف و در ظل عنایتش میزیست و همینکه طاهره بطهران

ورود نمود اغلب در بیت مبارک بیدنش مشرف میگشت و موقعی — هم که طاهره را جناب کلیم برای رفتن بیدشت بباغ جنت بردند ، ملا باقر زاباغ مزبور برای محافظت طاهره اعزام و چند روزی در آن باغ بود تا جمال مبارک از طهران بدانجا ورود و باتفاق بیدشت تشریف بردند و ملا باقر نیز در بدشت ملتزم رکاب مبارک و طاهره بوده است .

موقعی هم که حضرت بهاء الله از طهران بقصد نصرت اصحاب قلعه طبرسی از طهران حرکت فرمودند ملا باقر ضمن آن عده ۱۱ نفری ملتزم رکاب مبارک بوده که در خارج آمل گرفتار و بآمل آوردند و اول کسیکه در مسجد "نیاکی" های آمل بچوبش بستند و چوب خورد ، او بود که حضرت بهاء الله وساطت فرموده خلاص گردید .

بالآخره ملا باقر چون اهل تبریز بود اغلب اوقات خود را در آذربایجان بسر برده و دورا دور مراقب و فرمانبرداری مولای خود بود و مأموریهائی هم یافته است . نبیل مینویسد : (چهل روز پیش از آنکه مأمورین دولت بچهریق وارد شوند) مقصود این که بخواهند حضرت را به تبریز ببرند (حضرت باب جمیع السواح و نوشتجات خود را جمع آوری فرموده همه را بضمیمه قلمدان و انگشتریهای عقیق و مہرهای خود در جعبه ای گذاشته به ملا باقر حرف حی دادند و بضمیمه ، نامه ای بعنوان میرزا احمد کاتب ، که کلید جعبه را هم در آن نامه گذاشته بودند ، به ملا باقر سپردند و

فرمودند این امانت ها را درست نگهداری کن . . .

ملا باقر در آذربایجان بماکو و جهریق مسافرت و دستورات مبارک را ضمن تشرّف اخذ و بمؤمنین میرساند .

\* \* \* \*

میدانی این امر را چه قسم اداره میکنم ؟

صفحه ۲۴۶ خاطرات نه ساله :

. . . در مدت توقّف چندین ساله خود در آن ساحت همواره متحیر و متفکر بودم که آن وجود مبارک در هنگام هجوم این بلا یاو محن و مشکلات کمر شکن کوه افکن ، با چه اسبابی ( نصیگویم با چه قوه ای ) این مشکلات را بر طرف نموده و در رهramری از امور چه چیزی وجه کلی که اقدام میفرمودند با کمال متانت و خون سردی و حواس جمعی مثل کسی که هیچ کارد یگر نداشته باشد ، بایک مهارتی که گوئی متخصص در آن فن باشند بخوبی انجام میدادند در حالیکه سیلاب قضا حائل ، طوفان بلا در مقابل ، سفینه امرالله در غرقاب چهارموجه ، دریا مضطرب و منززل و حتی در رهramری احتمال مخاطرات جانی برای آن محبوب روخانی مهیا بود ، مدتها در بحر این فکر غوطه ور بودم و میخواستم بدانم که علاوه بر قوت و قدرت ملکوتی چه رویه و چه اسلوبی در رفتار مبارک موجود ، که حلال مشکلات بود تا اینکه وقتی با اخلی بیان مبارک این نکته را تبیان فرمودند و این مطلب در نظر این عهد که سالها متحیر و طالب نهم آن بودم

بقدری با اهمیت و ذیقیمت است که اگر صد کتاب از فرمایشات مبارک بنگارم هنگام جلوه ، این یک نکته بنظر بنده از تمام مطالب مشهورتر و مطلوب تر است و بهمان ارزانی که بمن اعطا فرمودند ، بقارئین محترم تقدیم مینمایم .

\* یک شب تاریک که در جلو خان در راز بیرونی<sup>(X)</sup> مبارک مشی میفرمودند و برای رفع خستگی مشاغل روزانه قدم میزدند این عهد تنهامشرف بودم و بقدر یکساعت باصغاء بیانات رحمانیه نائز و در ضمن آن بیانات میفرمودند میدانی من این امر را چه قسم اداره میکنم ؟ ( باطنا " عرض کردم منم همین رامیخواهم ) فرمودند : من شرع کشتی را محکم میکشم و طنابهارا خوب میندم و نقطه مقصود را در نظر میگیرم آنوقت سگان کشتی را با اراده قوی ، محکم نگاه میدارم و براه میانتم . دیگر طوفان هر قدر شدید باشد و سنگلاخ و کوهستان مخاطره هر قدر در مقابل ، من خط مشی خود را تغییر نمیدهم و مضطرب نمیشوم تا بمقصد برسم و اگر بنا بود در مقابل هر مخاطره خط مشی خود را تغییر دهم ، سفینه امرالله غرق میشد و بمنزل نمیرسید .

x x x

( X ) در رقدیم اغلب منازل شامل در قسمت بیرونی ( جلو ) و اندرونی ( عقب ) بوده است .

## لغات واصطلاحات شماره ۱۰

آنیس : یار و همدم ، اُنس گیرنده ، مأنوس و نیز لقب میرزا محمد علی

زُنوزی : که با حضرت اعلی به شهادت رسید

اِعْتَلَا : بلند پایه و عالی گردیدن ، بلندی ، بلند شدن

اِسَارَت : در بند کردن ، در بند انداختن

اِسْتِنْبَاط : بیرون آوردن چیزی ، معنی و مفهومی را فهمیدن ، درک

نمودن

اِجْتِهَاد : کوشش و جدّ و جهد کردن ، در اصطلاح فقهی اِسْتِنْبَاط

مسائل شرعیّه از قرآن و احادیث

اِشْتِهَار : شهرت داشتن ، بلند آوازه بودن

اِبْرَاز : بروز دادن ، آشکار کردن ، ظاهر ساختن

اَدَاء : بجا آوردن ، گزاردن

اَجْوَبَه : مفرد : جواب ، پاسخ

اَخَذ : گرفتن

اَحْلَى : شیرین تر (بر)

اِعْطَاء : بخشیدن ، عطا کردن

اِضْغَاء : گوش دادن ، گوش فراداشتن

اَقْدَام : مفرد : قَدَم = پا

اَدْعِيَه : دُعَاها

بُطُون : مفرد ، بَطْن = عمق و باطن ، میانه و درون چیزی

بَهْجَت : شادمانی ، سرور ، زیبایی و تازگی

بِشَاشَت : تازه روئی ، خوشروئی ، خوشحالی

تَشْكِين : آرام کردن ، آرامش دادن

تَقْرِير : بیان کردن ، قرار دادن

تَحَاشِي : دوری کردن ، پرهیز کردن ، از هر چیزی دوری گزیدن

تَفْسير : شرح دادن معانی ، توضیح دادن ، اصطلاح خاص برای

تشریح و توضیح آیات قرآنی

تَفَرُّق : پراکنده شدن ، پراکندگی و پیریشانی

تَنْقِيْد : عیبجویی کردن ، خرد گیری کردن بر نوشته یا کتاب

تَوْفِيق : موافق کردن ، موفق شدن و دست یافتن

تَلَقِّي : دریافتن ، فراگرفتن چیزی از کسی ، برخوردار کردن

تَكَلُّم : گفتگو ، سخن گفتن

تَأْيِيْد : تقویت کردن ، کمک و یاری کردن ، نیرو دادن

جَنَّت : باغ ، بهشت ، فردوس (جمع : جَنَّات ، جَنان )

جِلْوَحَان : پیشگاه خانه ، میدان جلوعمارت منزل

جَائِمِه زدن : توقف عده ای قراول در یک محل

حُجْرَه : اطاق ، غرفه ، خانه (جمع : حُجْرَات یا حُجْرَات)

حَائِل : مانع و حجاب بین دو چیز

حَلَال : گشاینده ، بسیار گشاینده

حَطِيئَات : مفرد : حَطِيئَه = خطا ، گناه ، کارناصواب (جمع مَكْسَر :

حَطَا يَا )

خیمه : چادر، سایبان بزرگ

ذقیقت : دارای ارزش و بها، با ارزش، گرانبها

ذاهل : غفلت کننده، فراموشکار

رَقِيقُ الْقَلْبِ : نازک دل، نرم دل، مهربان

رَسْتَخِيز : بپا خاستن، جنبش، قیام، بمعنی روزخشر و قیامت نیز

میگویند

رَمَقٌ : بقیه جان، حداقل رِزْق و معیشت که موجب زندمان گرد

رَبَّانِي : منسوب به پیروردگار

رَنَانٌ : طنین انداز

رَوِيهٌ : نظر و تفکر در امور، فکر و تأمل در کار

زَهِيٌّ : بسی، بسا، چه بسا، چه بسیار

زَائِرٌ : زیارت کننده، دیدار کننده (جمع: زَوَار)

سَيِّغَاتٌ : مفرد: سَيِّئَةٌ = کار زشت و ناپسند

سَتْرٌ : پوشاندن، پنهان کردن

سِتَّارٌ : بسیار پوشاننده، پوشاننده گناهان، از اسماء الهی است

سِيَادَةٌ : بزرگی یافتن، سَيِّد و شریف گشتن

سَمْعٌ : گوش، آنچه که شنیده شود

سُلُوكٌ : روش، رفتار، پیمودن راه و مراحل که طالب حقیقت باید

طی نماید

سُكَّانٌ : آلتی درد نباله کشتی برای حرکت دادن کشتی از سمتی به سمت دیگر

سَفِينَةٌ : کشتی (جمع: سَفَائِنٌ، سَفْنٌ)

شَأْنٌ : حال، امر، طبع، قدر و منزلت

شَهِيْرٌ : معروف و مشهور، بزرگ و نامدار

شَرَفٌ : بزرگواری، عُلُوٌّ، مجد، بلندی قد و مرتبه

شِرَاعٌ : بادبان

ضَمِيْمَةٌ : مؤنث ضَمِيْمٌ = چیزی که آنرا به چیز دیگر جمع کرده باشند،

پیوست

طَلَبُ الْعِلْمِ بَعْدَ الْوُضُوْلِ اِلَى الْمَعْلُوْمِ مَذْمُوْمٌ : طلب علم بعد از رسیدن

به مقصود نکوهیده (سرزنش آمیز) است

طَلَعَتْ اَعْلَى : حضرت اعلی

ظَفَرٌ : پیروزی، غلبه، قهر

عَفُوٌّ : نیکوئی، احسان، بخشیدن گناه، صرف نظر از مجازات

عَفُوٌّ : بسیار بخشنده و عفو کننده

عِرْفَانٌ : شناختن و پی بردن، خداشناسی، شناسائی و بینش باطنی

عِيَالٌ : زن و فرزند

عَرِيْضَةٌ : نامه ای که در رشکایت و یا طلب و یا عرض حاجت به مقام بالاتر

بنویسند (جمع: عَرَائِض)

عُبُوْدِيَّةٌ : بندگی، پرستش

عَقِيْقٌ : از سنگهای قیمتی برنگ قرمز یا آلبالویی که برای زینت

و نگین انگشتر بکار میرود

عَبْدٌ : بنده، بنده خدا، زرخرد

عَوْن : کمک ، یاری

عَجْزِ صَرْف : ناتوانی محض (خالص)

عَدَم : فقدان ، نابودی ، نیستی

عَفُور : بسیار آمرزنده ، بخشنده گناه ، یکی از صفات الهی

عَرْقَاب : گرداب ، آب عمیق که آدمی یا کشتی در آن غرق شود

فَرْقَة : طائفه ، گروهی از مردم (جمع : فِرَق )

فُرُوتَن : افتاده ، متواضع ، بی تکبر

قُدُوم : پاها (مفرد : قَدَم) باز آمدن ، از سفر برگشتن

قَارِعِين : مفرد : قَارِي = خواننده ، خواننده قرآن یا کتاب

كَاس : جام ، کاسه

كَارِزَار : جنگ و جدال ، پیکار ، نبرد

كُسِيل داشتن یا گسیل کردن : روانه کردن ، فرستادن کسی بجایی

لَحْن : نحوای کلام ، آواز ، آهنگ

مَطْلَع : برآمدن نگاه ، جای جهت طلوع ستارگان ، آغاز کلام ، (جمع :

مَطَالِع)

مُقْبِلَة : مؤنث مُقْبِل = روی آورنده ، آینده ، خوشبخت ، قبول کننده ،

مؤمن

مُقَرَّبِين : مفرد : مُقَرَّب = نزدیک شده ، نزدیک به خدا

مُنْطَفِي : خاموش ، فرونشاننده ، چراغ یا آتش خاموش شده

مَانِي الضَّمِير : آنچه در ذهن و ضمیر است

مَبَاشِر : مدبر و عامل کاری ، کاربرد از ، کارگزار

مُقَدَّر : تقدیر شده ، تعیین شده ، قسمت و سرنوشت

مُعْرُوض : عَرَض شده ، عرضه داشته

مُنَوِّيَات : مَقَاصِد ، نیت

مُخَاصَمَت : نزاع کردن با یکدیگر ، دشمنی کردن با یکدیگر

مَكْر : خدعه و نیرنگ

مُسَامَحَة : بخشودن و عفو کردن ، سهل انگاری نمودن ، اِهمال

کردن

مُتَارِكَة : ترک کردن ، به طلاق و جدائی از همسر نیز اطلاق میشود

مُبْنِي : بنیاد شده ، ساخته شده

مَنْسُوب : نسبت داده شده

مُتَكِي : تکیه داده ، تکیه کننده ، کسیکه به دیگری تکیه و اعتماد کند

مُتَكُوب : بدبخت ، ذلیل ، مُصِيبَت دیده

مُعَاوَدَات : بازگشتن ، برگشتن

مُنْطَوِي : درهم پیچیده

مُنْزِلَات : مَحَلّ نُزُول ، رتبه ، درجه و مقام ، خانه و منزل (جمع : مَنَازِل)

مُقْتَدَا : کسیکه مردم از او پیروی کنند ، توانا ، پیشوا

مَثَلِ اَعْلَى : حضرت عبدالبهاء

مُسْتَمِعِين : مفرد : مُسْتَمِع = شنونده ، گوش دهنده ، آنکه گوش می دهد

مُكْدَّر : آند و هُنَاک ، مَحْزُون ، آزرده ، تنگدل ، تیره شده

مَنْعِي : ارجمند ، بلند مرتبه

مُبَاحَثَة : باهم بحث کردن

مُضَائِقَةٌ : برکسی تنگ گرفتن و سخت گیری کردن

مُفَاوَضَةٌ : مذاکره را مری و زای خود را برای دیگران بیان کردن

مُحَضَّةٌ : مَوْتٌ مَحْضٌ = خالص، ویژه، هر چیز خالص که با چیز دیگر آمیخته نشده باشد

مُبْدُولٌ : بَدَل شده، بخشیده شده

مُتَوَاضِعٌ : بی تکبر، فروتن

مُلْتَزِمٌ رِکَابٌ : کسیکه پیاده یا سواره همراه پادشاه حرکت کند

مَوْلَى : سَرُور، مالک، بنده، عبد، دوست

مِخْنٌ : گرفتاریها، رنجها، مِخْنَتٌ ها

مُخَاطَرَاتٌ : مفرد : مَخَاطَرَةٌ = خود را به خطر انداختن

نَاصِحٌ : نصیحت کننده، پند دهنده، پاکدل و بی ریاء دوستی

نَوَّابٌ : جناب آقا، قائم مقام، جانشین، نَوَّابٌ : جمع نَائِبٌ : جانشین

نَجْوَى : آهسته و رگوشی حرف زدن و نغریا هم، رازگویی

وَادِيٌّ : بیابان، دَرّه، زمین پست و آبگیر (جمع: أَوْدِيَةٌ)

وَاعِظٌ : پند دهنده، مُرَشِدٌ، کسیکه به مردم اندرز می دهد و آنها را

بِعَوَاقِبِ اَعْمَالِ وَاخْلَاقِ مَتَذَكِّرٌ مِيسِرٌ

وَالِيٌّ : فرمانروا، حاکم، استانداری، صاحب اختیار و آمر (جمع: وُلاةٌ)

وَسَاطَتٌ : واسطه شدن، میانجیگری

هَزِيمَةٌ : فرار، شکست خوردن و فرار کردن

هَلَاکٌ : نابودی، نیست شدن، تباه شدن

هَائِلَةٌ : هول انگیز، شدید و سخت، عظیم و بزرگ

## اعلام جزوه ۱۰

خَاطِرَاتِ نُه سَالِه عَكَا (کتاب) - تالیف جناب دکتر یونس آفروخته و

خاطرات ایام تَشَرُّفِ ایشان بحضور حضرت عبدالبهاء می باشد

مؤلف این کتاب با عباراتی دلنشین و مضامینی چون شَهْدٌ وَأَنْگَبِین

حوادثِ خَطِیرَه مَدَّ هِشِه دوران قیام ناقضین و آحزان و آلام حضرت

عبدالبهاء را به رشته تحریر در آورده است. این کتاب در تاریخ

نَقْضِ فِصْلِ الْخِطَابِ است و بِشَرَفِ تَصْوِیْبِ وَتَحْسِینِ مبارک حضرت

ولی امرالله مزین گشته است.

کَلْبِیِ آيُوز - جناب هُوارد کَلْبِیِ آيُوز (آیواس) مبلِّغ و ناشر نِفَحَاتِ اللّٰهِ

که بر اثر ملاقات با حضرت عبدالبهاء به شَرَفِ اَیْمَانِ فَاغِزِ شَدَنَد

و از شغل کشیشی دست برداشته بقیه زندگی خود را به اتِّفَاقِ

همسر اَرَجَمَنْدِ شان خانم می بل در اسفار پرثمر تبلیغی گذراندند

جناب آيُوز در کَهُولَتِ سن در حالیکه قوای شنیدن و دیدنشان رو

به ضعف شدیدی نهاده بود با چشمان بسته و به کمک ماشین تحریر

به نوشتن کتاب درگه دوست پرداختند. اثر دیگر ایشان "نغمه"

آسمانی می باشد. آهنگ بدیع سال ۲۵ شماره ۱ و ۲



مؤسسه ملی مطبوعات امری

۱۳۱ بدیسع